

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

همین بحث تعبد را که الان عرض کردم خب همین روایت عمار ساباطی را که خواندیم و معلوم شد که مرحوم صدوق هم در مقنع آورده، من خودم مراجعه نکردم، همین که ایشان خواندند، خب این روایت را به هر حال باید ما به مجرد اینکه بگوییم اینها ثقة هستند، ما یک تعبد عقلایی داریم، یا مثلاً به اینکه بگوییم نه، حالا مثلاً ان جاء کم فاسق نبأ، چون اینها فطحی هستند، دیگر اظهر مصادیق فسق اینها هستند. این تعبد این طرفش، تعبد آن طرفش، هر دوش محل تأمل است.

ببینید متن روایت این است که عن الرجل یخرج فی عمل السلطان، قال لا، الا ان لا یقدر علی شیء لا یأکل و لا یشرب و لا یقدر علی حلیة؛ خب ما این همه بزرگان اصحاب داشتیم مثل علی بن یقظین، در عمل سلطان، بالاتر از عمل سلطان، اینها واقعا به این درجه بودند که لا یقدر لا یأکل لا یشرب، لا یقدر علی حلیة، مثلاً این تصور می شود این معنا را تصور کرد؟

بعد دارد فان صار فی یده شیء فالیبعث بخمس؛ مثلاً علی بن یقظین مرتب خمسش را برای امام صادق (ع) یا امام موسی بن جعفر (ع)...

ببینید ما عرض کردم یک مطلبی بود که کرارا عرض کردم در همین جوایز السلطان هم می خواستم بگویم، دیگر حالا چون یک جمع بندی آخر می کنم آنجا عرض کردم. ببینید اصولاً در برخورد با دستگاه خلافت، انحاء مختلف برخوردها در دنیای اسلام بود. یک جور نبود دیگر. یکی هم سر جوایز، که حالا بعد توضیح می دهم انشاء الله. برخورد با عمل چون این بحث قبول ولایت. فرض کنید مثلاً خوارج، خوارج اینها با حکومت می جنگیدند و خون و خونریزی و بکش بکش و طبعاً به طور طبیعی اصلاً قبول نداشتند. نه اینکه دستگاه سلطنت را قبول نداشته باشند، کافر می دانستند. عرض کردم تکفیری به معنای واقعی خوارج هستند. یک معنا هم شاید بعضی از علمای مثلاً بعضی از شیعه که قائلند تمام اهل سنت کفار هستند. اینها تکفیری هستند؛ چون البته به این معنا. آنها هم که در شیعه گفتند چون به خاطر روایت حالا معنای کفر گرفتند. خوارج چون به منزله ثالثه قائل نبودند. این را گاهی به اصطلاح منزله به واسطه می گفتند قول به واسطه. البته قول واسطه جای دیگر هم هست، اینجا هم، به منزله به اصطلاح چیست، تعبیر شبیه واسطه،

ج: آهان، منزله بین المنزلین یا امر بین الامرین. البته آن در جبر و تفویض هم هست، در اینجا هم هست.

اینها قائل نبودند. قائل بودند شخص یا مسلمان است یا کافر است. این که یک شخصی مسلمان باشد و فاسق باشد، قبول نداشتند. این را اندیشه تکفیری می گویند. این فکر است نه اینکه مثلاً بیاید همین جور کشکی بیاید بگوید تو مسلمان نیستی تو دین نداری، این نبوده که. اینها تفکرشان در بحث ایمان و کفر این بوده است. یا شخص کافر است، یا شخص مسلمان است.

آنوقت دیگر چیزی به نام کبائر و صغائر نداشتند. می گفتند کسی که کبائر را انجام بدهد، صغائر را شاید داشتند، کبائر را انجام می دهد فاسق نیست، این کافر است. و لذا استدلالشان این بود که دستگاه خلافت کافر است. فرض کنید خلیفه شراب می خورد، کارهای بد می کرد، ظلم می کرد، جنایت می کرد، این که کافر است. عامه مردم صغیرا و کبیرا حالا در صغیرش محل اختلاف بود در خوارج. آن نجده ۵۸:۰۳ نامه ای نوشت به عبدالله بن عباس که راجع به صغیر چه می گویند. در صغیرش اختلاف بود آن هم به خاطر آیه مبارکه، (رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا انک ان تذرهم یضلوا عبادک و لا یلدوا الا فاجرا کفارا)؛ به این تمسک می کردند که حتی بچه شیرخوار هم کافر است، به ظاهر آیه مبارکه. می کشتند بچه شیر خوار را هم می کشتند. یعنی وقتی می کشتند همه را دیگر از دم می گذارند. قتل عام می کردند. این جور نیست که مثلاً بزرگان را بکشند. البته باز هم عده ای از خوارج راجع به بچه کوچک بحث داشتند. لکن عده ای شان قائل بودند همه باید کشته بشوند، صغیر و کبیر باید کشته بشوند.

ادعا شده البته من فکر نمی کنم، از بس برای شیعه زیاد دروغ گفتند، این کیسانی ها هم که می گویند این شخص ایرانی بوده، نمی دانم حالا صحت و سقمش، فکر می کنم جعلی باشد، چون خود قصه مختار خیلی برایش دروغ گفتند. جزو اصحاب مختار بود کیسان. اینها به عنوان انتقام از قتل امام حسین (ع) حدود شش هزار و خرده ای را ایشان سر برید دیگر، شش هزار و ششصد نفر. که به عنوان کسانی که در کربلا حاضر بودند و به عنوان جیش عمر سعد و قتل سید الشهداء (ع). یک مقدارش توسط همین کیسان بود. ادعا می کنند کیسانی ها... من خودم اعتقاد این است که کیسانیه وجود خارجی ندارد. این دروغ است دروغ هایی است که برای در آوردند.

غرض می گویند این می رفته مثلاً می گفتند این خانه مثلاً جزو قاتل های امام حسین (ع) است. اینها هم می رفتند با اصحابی که داشتند دور خانه را می گرفتند، تمام را از صغیر و کبیر و طفل شیرخوار، همه را سر می بریدند. فکر نمی کنم راست باشد، به ذهن من می آید قویا که دروغ است.

.....
به هر حال این خوارج اینها معتقد بودند که عامه مردم هم چون ترک امر به معروف کردند کافر هستند. اینها باید قیام بکنند علیه خلیفه جائز و چون ترک امر به معروف کردند، امر به معروف هم جزو به اصطلاح فرائض است، ترکش هم جزو کبائر است. لذا خوارج رسمشان این بود، به یک شهر حمله می کردند، همه را می کشتند، هیچ فرق نمی گذاشتند دیگر. کوچک و بزرگ. مگر کسانی که به اینها ایمان می آوردند. تسلیم می شدند.

فکر تکفیری که ما اصطلاحاً می گوئیم مراد این است.

به هر حال یک عده ای مثل این بودند. یک عده ای مثل زیدیه بودند. زیدیه ظاهرش نمی آید تکفیر کرده باشد. آنها هم قیام مسلحانه داشتند. آنها هم علیه دولت قیام مسلحانه، اما نه به این حد تکفیر.

علی ای حال در شیعه تقریباً در فرق شیعه قیام مسلحانه از آنها بود. و قیام مسلحانه در اهل سنت از خوارج. خب این کسی که قیام مسلحانه دارد با دولت قطعاً دیگر با دولت مقاطعه دارد، این قطعی است دیگر. اصلاً معنا ندارد که برود در اموال دولت. قطعاً با دولت مقاطعه دارد. نه در دستگاه آنها می رود، نه از آنها غذا می گیرد. عرض کردم بعضی هایشان حتی نسبت به ائمه متأخر ما مثل حضرت رضا (ع) اهانت می کنند که چرا مثلاً در دستگاه مأمون بودند و به جای اینکه امر به معروف بکنند، جهاد بکنند، قیام به سیف بکنند، رفتند در دستگاه اینها، حضرت جواد (ع) که داماد مأمون بود. عرض کردیم یک تفکر این است.

یک تفکر هم خب درست در مقابلش عده ای از علمای اهل سنت بودند که هر چه خلیفه گفت اصلاً حکم الله هم هست دیگر. آقا فرمود همین طور است. و ما بینهما درجات.

عرض کردم آن که طریقه اهل بیت (ع) بود و طریقه شیعه بود، نه مثل خوارج است نه مثل زیدی هاست. این واضح است. با وجود یک روایت حالا سندش هم عمار باشد، مطالب واضح تاریخی به هم نمی خورد. این که ما عده ای از بزرگان شیعه از روایات معروف داریم. اینهایی که عنوان کاتب دارند، اینها مأموران دستگاه مالیاتی بودند، ثبت و ضبط می کردند. مثل یعقوب بن یزید. یکی از روایات بسیار جلیل القدر ماست. این طور نیست که حالا هر کسی که می گوئیم در دستگاه بوده حتماً باید مثلاً در زمان ائمه (ع) باشد، مثل علی بن یقطین.

و ما در آنجا توضیح دادیم عده ای بودند که فکر می کردند که اصلاً به هیچ نحوی نباید در دستگاه اینها رفت، مثل همین روایت، الا ان لا یقدر علی شیء لا یأکل لا یشرب و لا یقدر... دیگر مثل اکل میته ای که دارد تلف می شود، آن وقت برود در دستگاه. و توضیحاتش مفصل عرض کردیم مرحوم سید مرتضی رساله ای اصلاً نوشته، چاپ شده توی رسائل ایشان. که قبول العمل من السلطان. یک عده از آن طرف

.....
که تند بودند که به هیچ وجه نباید به اینها نزدیک شد، چون سید مرتضی هم خودش خب پدر ایشان، بعد برادر ایشان، رسماً مقام دولتی داشتند، مقام نقابة الاشراف. نقابة الاشراف یک چیز بین بین بود. ما بین دولت و ما بین ملت. کارش رسیدگی به امور سادات و تشخیص سادات بود. یک شغلی بود الان نیست، الان، به نام نقابة الاشراف نقيب الاشراف، اشراف یعنی سادات. آن وقت فرض کنید نقيب الاشراف بصره بود، بغداد بود، مدینه بود، مصر بود، خراسان بود، فرض کنید ری بود، اینها کارشان احصاء سادات، این جزو سادات هست، این گفته من از سادات بنی فلان هستم، ثابت است یا ثابت نیست. که کتابهای انساب سادات هم در حقیقت از همین کلمات نقبا پر است.

علی ای حال اینها نقيب الاشراف در بغداد بودند. خب عرض کردم یک چیز امروزی‌ها چه می‌گویند به اصطلاح NGO به قول امروزی‌ها، یک چیز نهادهای غیر دولتی، یک چیز ما بینهما بود. هم مربوط به سادات بود و هم از طرف خلیفه تعیین می‌شد. یک چیز ما بینهما حساب می‌شد. غرض این است که سید مرتضی رساله‌ای داد. البته عرض کردم از عجایب این است که در آن نسخه کشی نجاشی معروف، نوشته رساله فی قتل السلطان. این رساله فی قبول العمل من السلطان بود. حالا چطور شده قتل السلطان، جابجا شده.

علی ای حال کیف ما کان چاپ شده رساله چاپ شده در همین رسائل سید مرتضی چاپ شده و حق هم با سید مرتضی است خب اصحاب ما قبول می‌کردند.

یعنی ببینید با یک روایت نمی‌شود آن بگوییم که مثلاً در خارج هر کسی که مثل امثال علی بن یقطین باید به این حد برسند تا قبول بکنند ولایت را از قبل سلطان. البته او که خب وزیر بود، در درجات بسیار بالایی بود.

س: نسبت به قبول قضاوت چطور؟ قبول قضاوت چطور؟

ج: قضاوت بالخصوص عرض کردیم مؤونه ظالم بالخصوص خودش خارج است، می‌خواهد سلطان هم نباشد. قضاوت بالخصوص توش تأکید شده، مخصوصاً که مجلس لا یجلس الا نبی او وصی نبی او شقی؛ البته این روایت معروف است اما سند روشنی ندارد.

عرض کنم که قضاوت بالخصوص رویش خیلی تأکید شده است. یعنی اینکه در قوه قضائیه و قوه مجریه؛ چون مقننه که نداشتند به اصطلاح فتوا بود. آن که خب اهل سنت مستقل بودند. این دو تا قوه، یکی قضائیه یکی مجریه که اداره مملکت، این دو تا، این مجریه هم نه به معنای اصطلاح ما مثلاً فرض کنید مثلاً در نظام مشروطه شاه خارج می‌شود آن وقت قوه مجریه و وزرا می‌شدند. نه، قوه مجریه شامل از خلیفه بگیر تا به پایین. یک اصطلاحی اصلاً دولت الان هم همین را می‌گویند. کل مجموعه‌ای که اداره جامعه دستش است. از جناب خلیفه بگیرد تا مدیران ادارات و فلان، حتی بعضی وقتها به این معنا شامل قوه قضائیه هم می‌شود.

یکی اینکه در روایات ما روی خصوص قوه قضائیه خیلی بحث شده است. این هست چرا. آن بحث دیگری است. و آن روایت معروف عمر بن حنظله، روایت معروف ابو خدیجه سالم بن مکرم، این هر دو در باب قضاوت است. چون نص خاص دارد آن بحث دیگری است. اما تقبل عمل از قبل آنها در جایی که می تواند به وظیفه دینی اش هم انجام بدهد، خلاف شرع هم نیست. فرض کنید زکاتی است معین است، زکاتی هم که معین کردند طبق همان قواعد است، مثلاً رفت آنجا شتر داشت، از شترهایش این قدر، گوسفند داشت، طبق همان احکام. در احکام زکات یک اختلاف کمی با ما دارند. چون در آن احکام زکات نامه دارند آنها. آنجاهایی که نوشته شده اختلاف بین مسلمان ها کم است. توضیحش جای دیگر انشاء الله.

س: علی بن یقطين پس شما می فرمایید که ممکن است حکم ولایی باشد

ج: احتمال دارد، چرا، چون بعید است مثلاً تا این حد بگوییم که لا یقدر، لا یأکل لا یشرّب، خیلی بعید است، مگر حکم ولایی قبول بکنیم.

لذا بعدش هم ما نمی دانیم این سوال و جواب مثلاً در آن ده سالی بوده که در کوفه قیام و انقلاب شروع شده سال ۱۲۱ و مراد زمان بنی امیه است؟ شاید امام (ع) در آن زمان فرمودند. این عمار ساباطی آن وقت نوشته. لذا دیروز من عرض کردم آنچه که الان به ذهن ما می آید احتمالاً روایت یک نوع حکم ولایی باشد، نه حکم اولی. اصلاً یک نوع حکم ولایی بوده. در یک فتره ای از زمان این طور شده است. شواهدش هم حالا مثلاً فرض کنید مطلب اگر حکم ثابت اهل بیت (ع) بود، زراره، محمد بن مسلم، اینها نقل می کردند دیگر. نه اینکه عمار بن موسی فطحی مثلاً نقل بکند. بعد هم خب این جا می افتاد، کلینی نقل نکرده، صدوق فتوایش را در مقنع آورده، نمی دانم حالا چرا صدوق فرق بین مقنع و فقیه چیست آن هم الان برای ما روشن نیست الان.

س: حاج آقا یک روایتی هم از صفوان جمال هست که می گوید من امام (ع) فرمود که این کارت غلط است شتر کرایه می دهی و گفت برای حج به اینها کرایه می دهم. بعد امام (ع) فرمود که حتی راضی نباش که یک لحظه اینها زنده بمانند.

ج: بله آن بحث دیگری است. آن حالا ممکن است قصه شخصی باشد. اما خب می رفتند. و به اصطلاح فرض کنید مثلاً قبل از این کلام، حالا صفوان که خب جزو بزرگان است، جزو اجلاء نیست، آن که اجلاء است صفوان بن یحیی است، این مهران است. ابن مهران است این جزو اجلاء نیست، اما جزو بزرگان است. بالاخره ایشان از امام صادق (ع) هم نقل می کند. به هر حال در ذهنش ابتدائاً بوده که شتر را کرایه دادن اشکال ندارد، خب دارد دیگر عملاً.

من می خواهم بگویم این اگر واجهه مذهب بود به مثل صفوان که مخفی نمی ماند. دقت بکنید چه می خواهم بگویم. این همان بحثی بود که امثال سید مرتضی مطرح کردند و معتزله. که هر حدیث را ببینیم تلقی اش در جامعه چه بوده است. شما نیاید سند را حساب بکنید. آیا این تلقی شیعه در جامعه این بود که کسی در دستگاه نرود الا ان لا یقدر علی ان یأکل، یشرّب، بعد هم حتما، این تلقی بود یا نبود. شما الان می گوید به تعبد، سند موثق است، اینها فطوحی هستند، ثقه هستند. آنها می گفتند ثقه باشد یا نباشد، ببینید در خبر تلقی را نگاه بکنید. عرض کردیم مراد سید مرتضی از اجماع آن می گوید اگر شما می خواهید به احکام برسید، راه وصول به احکام تلقی است که، فرض کنید حنابله چه تلقی کردند؟ حنفی ها چه تلقی کردند؟ شافعی ها چه تلقی کردند؟

س: فرهنگ

ج: هان فرهنگ دقت می کنید؟

آیا شما چنین فرهنگی داشتید در شیعه؟ خوب دقت کردید؟

س: روایت عمر بن حنظله که دعی الشاذ النادر هم همین است

ج: بله، آن دعی الشاذ النادر احتمال دارد که در صورت تعارض باشد که ظاهرش مراد تعارض است. ممکن است مطلق باشد. نه من الان چون معارض این را نمی خواهم بگویم. فرض کنید همان جا قصه صفوان، این نشان می دهد که صفوان این کار را درست می دانسته است. و الا خب صفوان ابتدائا این، یعنی اگر می دانست صفوان شاگرد امام صادق (ع) است. اگر می دانست مذهب این است، خب اصلا اجاره نمی داد به هارون. شترهایش را به هارون اجاره نمی داد. دقت کردید؟

لذا من حرفم این است که مثل این

س: شاید در سعه و ضیق حرف داشتند، در صغری حرف داشتند، در کبری مشکل نداشتند

ج: می گویم نبوده همچین چیزی در شیعه خب.

یعنی ما ببینید در شیعه ما نهی داریم که من ۱۶:۰۴ اما عرض کردم از اینکه عده ای از شیعه، فرض کنید از زمان امیر المومنین (ع) سلمان از طرف آن دومی حاکم مدائن بود. یعنی تلقی عمل از طرف آنها در طول تاریخ تشیع بوده است. البته ائمه (ع) اصرار داشتند که بهتر این است که انسان تنزه بکند، مؤونه ظالم نشود. و لذا سابقا هم عرض کردیم ما یک عنوان اعوان الظلمه حرام است، یکی

عنوان مؤونه ظالم. مراد از اعوان الظلمه، فرض کنید یک ظالمی دارد جایی می‌رود، یک عده‌ای دور و برش باشند، به قول ما می‌گوییم بادمجان دور قاب چین، ظلم هم نمی‌کند، فقط با هیکلش دور و بر اینها آقا راه می‌رود عظمت به او می‌دهد. این هم حرام است. در ظلم به او کمک می‌کند، آن هم حرام است. عرض کردیم این دو تا عنوان ثابت است. شیخ انصاری هم همین دو عنوان را گرفته، آقای خویی هم همین دو عنوان را.

یکی یؤد الرجل من اعوان الظلمه؛ دقت می‌کنید؟ نه اینکه کمک او در ظلم باشد، نه کمکش هم نمی‌کند، ظلم هم نمی‌کند. لکن

س: سیاهی لشکر

ج: سیاهی لشکر

عظمتی برای ظالم توسط این ایجاد می‌شود. یکی هم کمک در ظلمش بکند. و لذا عرض کردیم بحث ظلم غیر از به اصطلاح سلاطین جور است. ممکن است یک کسی چاقوبکش باشد سلطان جور هم نباشد، ظلم می‌کند به مردم، با آدم، توی حتی خیابان‌ها که سابقا عده‌ای می‌آمدند از دکانها پول به زور می‌گرفتند. این هم دور و بر او کمک می‌کند در این کار. عنوان ظالم و مؤونه الظالم، غیر از سلاطین جور و خلفای جور است.

علی ای حال یک احتمال این است و این سر اینکه اصحاب ما هم این روایت را نیاوردند، درحقیقت این بوده. فرض کنید مثلا این روایت در آن زمانی بوده که در کوفه مثلا توسط زید که این انقلاب شروع شد، زمان بنی امیه، حضرت در این ده سال می‌فرمودند که آقا دیگر شما با بنی امیه قطع بکنید، با این جنایتی که کردند، احتمال دارد. در اصطلاح فقهی ما حمل بر احکام ولایی به این معنایی که من می‌گویم کم وجود دارد. اصولا در این مقدارش کم است.

به هر حال از آن طرف هم یک روایت بسیار معروفی داریم که خب خیلی آقایان دیگر من وارد آن بحث نمی‌خواهم الان اینجا بشوم.

س: از اصطلاح نسخ استفاده نمی‌کنند؟

ج: هان چرا، گاهی هم از اصطلاح نسخ استفاده می‌کنند.

به نظر ما به نسخ نمی‌خورد. به نظر ما به نسخ نمی‌خورد. بلکه به نظر ما به مسئله به اصطلاح مسئله احکام ولایی. به ذهن ما این طور

می‌آید.

یک روایت خیلی مفصلی است که خب چون در باب خمس بحث‌های خاصی دارد و من نمی‌خواهم الان بحث خمس وارد بشوم. به مقداری که در ما نحن فیه است. چون به همان روایت هم در ما نحن فیه تمسک شده است. همین روایتی که الان عرض می‌کنم، به آن روایت هم در ما نحن فیه تمسک شده. آن روایت را الان من می‌خوانم مخصوصاً آن قسمتی که ما به اصطلاح محل کلامان است فعلاً؛ یعنی بخش سوم از روایات.

عرض کردیم سه بخش را مرحوم شیخ انصاری و بعد مرحوم استاد آوردند. این بخش سوم روایاتی است که دلالت می‌کند که به اصطلاح در جایزه مطلقاً به اصطلاح خمس وجود دارد. این روایت معروف است به روایت به اصطلاح روایت صحیح‌ه علی بن مهزیار، مکاتبه علی بن مهزیار که روایت معروفی هم هست.

نه روایت شماره ۱۲ از این باب ۱۲. باب ۱۲ روایت شماره ۱۲.

مرحوم این روایت با اینکه خیلی هم الان رویش بحث کردند، این هم از منفردات شیخ طوسی در تهذیب و استبصار است. مرحوم شیخ طوسی این روایت را از کتاب محمد بن حسن صفار نقل کرده است. من دیگر چون می‌گویم نمی‌خواهم اینجا وارد بحث خمس بشویم، عرض کردم مقداری که الان از میراث‌های صفار به ما رسیده، معظمش توسط شیخ طوسی است. یک مقدارش هم یک میراث‌های خاصی توسط مرحوم صدوق است. توسط کلینی خیلی کم است و نمی‌دانم حالا این چه هم هست. هنوز هم برای ما روشن نیست. خود مرحوم صفار به توصیفاتی که نجاشی و غیر دارد، هیچ شواهدی در این که در روایات ایشان یا کتب ایشان شبهه‌ای باشد وجود ندارد. انشاء الله تفصیلش یک جای دیگر، الان جایش اینجا نیست.

س: صفوان جمال است؟

ج: نه صفار. محمد بن حسن صفار. قمی

از این کتاب عرض کردم مثلاً ایشان مجموعه‌ای دارد که بعضی‌هایش را صدوق نسبتاً زیاد نقل می‌کند، شیخ کم نقل می‌کند. باز به عکس بعضی جاهایش را شیخ زیاد نقل می‌کند، صدوق کم نقل می‌کند. و صفار استاد مرحوم ابن الولید هم هست. ابن الولید نسبتاً زیاد از ایشان نقل می‌کند. و چیزی الان من در کتب ندیدم که طعنی در ایشان یا در نوشته‌های ایشان یا در آثار علمی ایشان باشد. و کراراً عرض کردم در کتاب صدوق دارد، محمد بن حسن عن محمد بن حسن. اولی ابن الولید و دومی صفار است.

صفا عن احمد بن محمد مراد اشعری قمی است که از اجلاء اصحاب است. و عبدالله بن محمد، برادر ایشان. الملقب به چیست اسم خوبی داشت حالا یادم رفت، به هر حال، برادر ایشان. عبدالله بن محمد برادر احمد است.

س: بنان

ج: بنان، ملقب به بنان

ایشان هم توثیق روشنی ندارد؛ یعنی توثیق صریحی ندارد اما ظواهر نشان می دهد که ایشان تألیف نداشته، بیشتر راوی میراث هاست. توضیحات حال ایشان احتیاج به یک شرح طولانی دارد.

عن علی بن مهزیار، احتمالا علی بن مهزیار ایام... عرض کردم میراث های ما به حسب جغرافیا هم فرق می کند. علی بن مهزیار ما چند تا میراث مال اهواز داریم. که از همه اش مشهورتر این دو بزرگوارند: علی بن مهزیار و حسین بن سعید. البته حسین بن سعید اواخر عمر می آید قم، به نظرم همین نزدیک ابن بابویه کجا می گویند قبری منسوب به ایشان. مرحوم حسین بن سعید می آید قم و خب بالاخره آثارش هم توی قم پخش می شود

س: علی بن مهزیار می تواند از امام باقر علیه السلام روایت نقل کند؟

ج: ابی جعفر الثانی (ع)، باقر (ع) نه؛ چون ربطی به باقر (ع) ندارد. علی بن مهزیار هم از بزرگان اهواز است. این دو تا بزرگوار، راجع به حدیث اینها و کارهایی که اینها دارند، احتیاج به یک صحبت های دیگری دارد که الان جایش اینجا نیست. مرحوم علی بن مهزیار جنبه وکالت داشته، یک مقدار زیادی از مطالبی که ایشان نقل می کند، نامه هاست. توقیعات و سوالاتی که شده، ایشان نقل می کند. اینجا هم همین طور است: کتب الیه ابو جعفر و قرأت انا کتابه علیه فی طریق مکه؛ حالا این کتب الیه ابو جعفر، شاید این قرأت انا مراد مرحوم احمد باشد و الا بله، چه شده نمی فهمم علی ای حال. حالا من بعد یک توضیحی چون بعد عرض می کنم حالا اول این جایش را بخوانیم.

کتابه الیه فی طریق مکه، قال خوب دقت کردید؟ الذی اوجبت فی سنتی هذه، همان سنه وفات ایشان است شهادت ایشان، و هی سنة عشرين و مأتین فقط، لمعنی من المعانی اکره تفسیر المعنا کله یا کله خوفا من الانتشار، یک عبارتی هست که در مکاتبات احتمال تقیه بیشتر است. این خوفا من الانتشار یعنی این. چون اگر من به خودت زبانا می گفتم خب پخش نمی شد، اما چون نامه است، ممکن است نامه دست دشمنان بیافتد. این خوفا من الانتشار این همان اصطلاحی است که الان در روایات در عبارات فقهای ما زیاد است که در مکاتبه احتمال تقیه اقوی است.

و افسر لك بعضه انشاء الله تعالى ان موالى اسئل الله صلاحهم او بعضهم قصروا فى ما يجبوا عليهم؛ حالا اين اگر مراد خمس باشد كه اين موالى قصروا خيلى بعيد است. من اجمالا عرض بكنم رواياتى كه ما عملا داريم ائمه عليهم السلام يعنى به صورت واضح خمس مى گرفتند، از زمان امام صادق(ع) است. داريم بعضى از موارد در مورد ائمه(ع) همين مال مختلط به حرام يا گنجى بوده به امير المومنين(ع)، لكن از زمان امام صادق(ع) ديگر علنى بوده، خمس رسما و زمان موسى بن جعفر(ع) هم كه ايشان وكلا داشتند.

الان يادم نمى آيد امام صادق(ع) وكيل مالى داشتند. الان در ذهنم نيست حالا ممكن است داشته باشند. اما موسى بن جعفر(ع) داشتند. ادعا هم شده يك مقدار واقفيه براى همين مسائل مالى بوده است. مال پيششان بوده، انكار حيات موسى بن جعفر(ع) وفات ايشان را كردند. فلذا خيلى بعيد است كه امام(ع) بفرايند كه اوجبت فى سنتى هذه و هذه سنة عشرين مأتين فقط. به نظرم مى آيد اين حكم ولايى باشد. به نظرم الان اين طور مى آيد. آن وقت در اين روايت، كه اول حضرت بله، باز دو مرتبه و انما اوجبت عليهم الخمس فى سنتى هذه فى الذهب و الفضة التى قد حال عليه الحول، حالا با اينكه در فضه زكات است، خمس نيست. مگر يك معنای ديگرى باشد كه درآمد باشد و اينها، حالا من

س: ۲۷:۰۰

ج: عرض كردم روايت به نظر من يكي از روايات مشكل است ديگر اين روايت. خيلى هم آقاياں بحث كردند مفصل آقاى خويى و ديگران. من فعلا نمى خواهم وارد اين بحث بشوم. من تصورم اين است كه روايت كلا لسانش لسان حكم ولايى است. اين روايت. و اين در اينجا و الغنائم و الفوائد يرحمك الله فهى الغنيمه التى يغنمها المرء و الفوائد يفيدها و الجائزه من الانسان للانسان التى لها خطر و الميراث الذى لا يحتسب. اين ميراث لا يحتسب همين جا آمده، جاى ديگر نيامده است. من غير اب و لا ابن و مثل عدو يستلم، دشمنى مى آيد اين را به اصطلاح دفعش مى كنند اموالى از آن دشمن مى ماند.

و مثل مال يوخذ لا يعرف له صاحبه من قبيل ما صار الى قوم من موالى من اموال الخرمى الفسق؛ بابك خرم دين كه در زمان معتصم كشته شد، حضرت مى فرمايند كه اموال عظامى از جماعت بابك به شيعه رسيده است. آنها هم خمس دارد.

فمن كان عنده شىء من ذلك، فليوصل الى وكيله، و من كان ناعيا بعيد الشقه فليتعمد لايصاله ولو بعد حين؛ فان نية المومن خير من العمله؛ اين بحث ميراث من لا يحتسب و بحث جايزه كه آقاى خويى اينجا سعى كردند به معنای هديه بگيرند. اين جايزه است هديه نيست. بعد هم اين دارد جايزه التى لها خطر، نه جايزه مطلقا.

عرض کردیم مرحوم شیخ این طایفه روایت هم تمسک کردند برای ما نحن فیه که جایزه که گرفت، خممش را بدهد. به این روایت.

و این روایت خب در سابق نداریم ما در روایت موسی بن جعفر (ع)، روایت حضرت رضا (ع) خیلی عجیب است. به ذهن من آنچه که به ذهن من می آید این است که روایت را حمل بکنیم بر یک حکم ولایی. در آن سال، حضرت چنین چیزی را قرار دادند. این معنایش این نیست که این حکم ثابت باشد. و از چون اصحاب ما به نکات فنی که من عرض کردم توجه نشده، ببینید، این روایت منحصر از طریق شیخ طوسی آمده است. یعنی نه در فقیه هست، و نه در کتاب کافی هست. روشن شد؟

از آن طرف غیر از این دو سه مطلبی که در بقیه روایات نیامده، بعدش امام (ع) می فرماید فاما الذی اوجب واجب می کنم، من الغلات، غلات همان گندم و جو و اینها، والضیاع، ضیاع اصطلاحاً زمین کشاورزی را می گویند، باغ نه، همین زمین هایی که توش مثلاً گندم و اینها... فی کل عام، البته ضیعه به اصطلاح به قول ماها به مجموعه روستا هم می گفتند. مثلاً یک ده کامل ملک کسی بود ضیعه می گفتند. فی کل عام فاما الذی اوجب من الغلات و الضیاع فی کل عام، فهو نصف الثلث. ممن کان ضیعتهم تقوم بمؤنثه، یک دوازدهم.

من یک روزی انواع زکات و نسبت هایش را عرض کردم در درس، توی ذهنم بود اینجا بگویم حالا اینجا اشتباهها زود گفتیم. خب ما این نسبت ها را گفتیم دیگر در عده ای از آنها مثل فیء کلا مال حکومت اسلامی مال رسول الله (ص) است. مثل غنایم بیست درصد. در بعضی از زکات های زراعتی ده درصد، نصفش. در بعضی پنج درصد. در زکات های متعارف دو و نیم درصد، اینها را توضیح دادیم یک روز. دو و نیم درصد که یک چهلیم باشد. دو و نیم درصد. و کمترین زکات هم یک درصد در ۴۰۰ - ۵۰۰ تا گوسفند به بالا. این کمترین نسبت.

اما یک دوازدهم که هشت و نیم درصد می شود ما الان یادمان نمی آید. اصلاً ما چنین چیزی نداریم نصف ثلث یعنی یک دوازدهم. خیلی نسبت عجیبی است.

س: به خاطر همان چیزی که من می خواهم انتشارش ندهم

ج: نمی دانم.

یعنی این خب بالاخره روایت اهل بیت (ع) را باید روی ضوابط معنا کرد. با کدام نسبت بسنجیم، الان جور در نمی آید. فقط یک احتمال دارد که امام (ع) بخواهند بقیه اقسام را اسقاط بکنند، نصف حق خودشان، یعنی تمسک به آیه خمس کرده باشند (فان الله خمس و للرسول و لذی القربی) به عنوان ذی القربی نصف ذی القربی را بگیرند. چون شش تا سهم می شود. هر چه من فکر کردم، به فکر من نرسید. لذا هم این باید حکم ولایی باشد. حکم عجیبی هم هست. اصلاً نصف ثلث ما جای دیگر نداریم. و این روایت هم که صحیح است.

و عرض کردم شیخ طوسی منفرد به این روایت است. عرض کردم آقایان علمای ما چون این جور را بررسی نکردند، گفتند روایت علی بن مهزیار صحیح است. درست است صحیح است، اما از آن طرف دقت بکنید، گفتم می خواهیم اینجا مطالبی بگوییم که جای دیگر نیست حالا بقیه اش را بعد خودتان به کتاب مراجعه کنید.

در همین باب در تهذیب و استبصار از علی بن مهزیار نقل کرده مستقیم. آنجا توسط صفار بود، اینجا مستقیم. قال کتب الیه ابراهیم بن محمد الحمدانی، ضمیر الیه را روشن نکرده، ظاهرا بر می گردد به ابی الحسن الهادی، فرزند حضرت جواد(ع)، امام هادی(ع). ظاهرا. اقرأنی علی کتاب ابیک، ظاهرا اقرأنی علی یعنی علی بن مهزیار. اقرأنی علی کتاب ابیک، یعنی حضرت جواد(ع). ظاهرا همین نامه، همین نامه ای که الان خواندیم. حالا از عجایب این است که از هیچ قسمت این نامه را اشکال نکرده، کتاب ابیک، فی ما اوجبه علی اصحاب الضیاع، همین دو سه سطر آخر نامه را اشکال کرده، چون دو سطر آخر نامه بود. نامه تمام می شد.

فاما الذی اوجب من الغلات و الضیاع، این یک ظرافت های خیلی لطیفی است چون کسی نگفته به شما می گویم که فوت و فن این کار را، فی کل عام فهو نصف الثلث، که گفتیم این هم خیلی عجیب است این نصف ثلث را همین الان شرح دادیم.

حالا نامه اولش هم عجیب داشت. از عجایب کار به حضرت هادی(ع) همین آخر نامه را اشکال می کند. اقرأنی، اگر این کتاب پیشتان بود یا از کتاب تهذیب و استبصار معنا بکنید. کتب الیه، یعنی الی الهادی سلام الله علیه. ابراهیم بن محمد الحمدانی، خودش هم وکیل است ایشان. اقرأنی علی، یعنی علی بن مهزیار، کتاب ابیک، یعنی حضرت جواد(ع)، آن نامه الحمد لله موجود است. خواندیم در کتاب صفار نامه را خواندیم. فیما اوجبه علی اصحاب الضیاع، در ذیل همان بود، و اما الذی اوجب من الغلات و الضیاع، البته غلات هم داشت اینجا افتاده.

انه اوجب علیهم نصف الثلث، دقیقا همانی که ما الان اشکال کردیم که این نصف ثلث یعنی چه اصلا. معلوم می شود که ابراهیم بن محمد حمدانی به حضرت هادی(ع) نامه ای می نویسد که آقا این ما نفهمیدیم که این آقا می گوید که نصف الثلث بله، بعد المؤونه، و انه، اصلا عجیب این است روایت متن روایت حضرت جواد(ع) را چون کامل نخواندیم، دو سطر است، کامل نشد بخوانیم، حالا کاملش را می خوانم تا بعد ببینیم این آقا به حضرت هادی(ع) چه نوشته است.

.....
متن کامل روایت حضرت جواد(ع) این است: و اما الذی اوجب من الغلات و الضیاع فی کل عام فهو نصف الثلث، ممن کان ضیعتہ تقوم بمؤونته، اگر از این زمین زراعتی زندگی اش را اداره می کند، و من کان ضیعتہ لا تقوم بمؤونة فلیس علیہ، نصف الثلث و لا غیر ذلک. روشن شد عبارت حضرت جواد(ع)؟

حالا این آقای حمدانی این طور نوشته: اقرأنی علی کتاب ابیک فی ما اوجبه علی اصحاب الضیاع انه اوجب علیهم نصف الثلث بعد المؤونة، و انه لیس علی من لم تقوم ضیعتہ بمؤونة نصف الثلث و لا غیر ذلک؛ دقیقاً همان، فقط ما تعجبمان این است که صدر روایت هم مشکل دارد. این آخری که خب واقعا عرض کردیم چون نصف الثلث را ما جای دیگر نداریم. خیلی لطیف است. این به حضرت هادی(ع) می نویسد آقا همچنین کتابی را نامه ای را علی بن مهزیار از حضرت جواد(ع) نقل می کند. فاختلف من قبلنا، قبلنا به اصطلاح ظرفیت، منسوب به ظرفیت است. کسانی که پیش ما هستند اختلاف فی ذلک. فقالوا یجب علی الضیاع الخمس نصف الثلث چرا؟ یک دوازدهم چرا؟ یک پنجم است. آن که ما داریم در مؤونه یک پنجم است. یجب علی الضیاع الخمس بعد المؤونه، مؤونته الضیع و خراجها لا مؤونه الرجل و عیاله، این هم خودش باز سوالش هم عجیب است.

فکتب علیہ السلام و قرء علی بن مهزیار علیہ الخمس بعد مؤونته و مؤونة عیاله؛ این باز کار اینجا را خراب می کند. که حضرت هادی(ع) نوشتند علیه الخمس بعد مؤونته و مؤونة عیاله و بعد خراج السلطان؛ مالیاتی که سلطان می گیرد آن را هم خارج بکند.

من چون دیگر وقت تمام شده، سریعاً این را بخوانم. از عجایب کار مرحوم کلینی نامه علی بن مهزیار را نیاورده، کلینی عن محمد بن الحسین و علی بن محمد این محمد بن الحسن است، محمد بن حسین نیست. این دو نفر از شاگردان سهل هستند. از آن شاگردان چهار تا هستند، اینها دو تا هستند. عن سهل عن ابراهیم بن محمد بن الحمدانی.

شیخ طوسی این مطلب را منفرداً از علی بن مهزیار نقل می کند. مرحوم کلینی از طریق سهل. قال کتبت الی ابی الحسن، اینجا تصریح شده یعنی حضرت هادی(ع). اقرأنی علی بن مهزیار، اینجا دیگر تصریح شده، آنجا علی بود. اقرأنی علی بن مهزیار، کتاب ابیک، حضرت جواد(ع)، فی ما اوجبه علی اصحاب الضیاع نصف الثلث بعد المؤونه، یک مقداری، نه مثل همان عبارت مهزیار است. و انه لیس علی من لم تقوم ضیعتہ بمؤونة نصف الثلث و لا غیر ذلک، فاختلف من قبلنا فی ذلک، فقالوا یجب علی الضیاع الخمس بعد المؤونة الضیعه و خراجها، لا مؤونة الرجل و عیاله؛ سبحان الله، نامه یکی است.

خیلی عجیب است. یعنی کلینی خود نامه را نیاورده کلا، هیچی نامه را نیاورده است. این اعتراض اخیر مال آن صفحه اخیر نامه را این هم برای تعجب است.

حالا دقت بکنید چون می گویم اصحاب ما متأسفانه مثلاً در نقد متن بررسی نکردند، فکتب بعد مؤنثه و مؤنثه عیاله و بعد خراج السلطان، فهمیدید نکته چه شد؟

در این جوابی که این مرحوم کلینی نقل می کند فکتب بعد مؤنثه؛ چون گفته بود مؤنثه خودش نه، مؤنثه زمین، خرج زمین. امام (ع) می فرماید نه زمین، اما چی نگفته چی، سوال نصف الثلث بوده، اگر ما آن سوال را با این جواب بگیریم می شود نصف الثلث بعد مؤنثه. اما در کتاب علی بن مهزیار دارد این طور فکتب و قرأه علی بن مهزیار علیه الخمس بعد مؤنثه، ببینید دو تا. یعنی حضرت جواد (ع) فرمودند نصف الثلث، حضرت هادی (ع) فرمودند یک پنجم، حضرت جواد (ع) فرمودند یک دوازدهم.

کلینی خیلی عجیب است ما الان بعید نمی دانم چه کار بکنیم

س: در زمان امام جواد (ع) مردم در فشار بودند نصف الثلث، در زمان

ج: حالا آن جای خودش، اصلاً الان نمی دانم روشن شد؟ نه حالا آن غیر خودش، فشارش جای خودش. دقت بکنید. الان آن نامه

حضرت هادی (ع) چیست؟ الان سوال روشن شد؟

آن نامه حضرت هادی (ع) چیست؟ توی عبارت شیخ طوسی دارد علیه الخمس بعد مؤنثه و مؤنثه عیاله. در عبارت کلینی دارد بعد

مؤنثه علی الخمس را ندارد.

س: ۴۰:۳۱

ج: نمی فهمم.

بعد

س: شاید دو تا سوال کردند یکی به خاطر مؤنثه کار بود یکی مؤنثه شخص

ج: در تفسیر عیاشی این طور نقل کرده، که تفسیر عیاشی سند را حذف کرده عن ابراهیم بن محمد قال كتب الى ابی الحسن الثالث

اسئلہ عما یجب فی الضیاع فکتب الخمس بعد المؤنثه.

.....

مثل مرحوم شیخ طوسی نقل کرده، به آن تفصیل نه. از عجایب این است که متن کافی با متن مرحوم شیخ طوسی، البته این نه به معنای این است که حمله به عبارت شیخ طوسی بشود. دو تا مصدر هستند. تصادفا مصدر کلینی ضعیف تر است و سهل بن زیاد از آثار سهل است. لکن همین متن سهل به اوفق به قواعد است. چون این دقیقا کلام امام (ع) هادی معارض با کلام پدرشان است. روی آن متن، مگر حمل بر حکم ولایی بکنیم.

علیه الخمس بگوئیم حضرت فرمودند این که پدر من فرمود یک دوازدهم حکم ولایی بود، من که می گویم علیه الخمس حکم اولی است.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین